

حرم خواهر شجاع امام حسین [ع] در کشور عراق نیست و در سوریه است گفتم: «الان نمی‌شود چون باید بلیت آنجا را هم می‌گرفتم». مادر بزرگ با خنده گفت: «سفر سوریه ما هم هستیم! همه با هم.»

داشتیم می‌خندیدیم که مامان و بابا که چمدان‌ها را داخل ماشین بردند بابا رو به من و مینا گفت: «خب، بچه‌ها باید خداحافظی کنیم که کربلا منتظرمان است.» همه از بابا بزرگ و مادر بزرگ خداحافظی کردیم و به سمت فرودگاه شهید هاشمی‌نژاد راه افتادیم.

می‌خواستیم برای اولین بار به زیارت کربلا برویم و حرم امام حسین [ع] و یاران باوفایش را زیارت کنیم. دلم می‌خواست هر جا که می‌رویم همه‌ی ماجراها و اتفاقات مربوط به آن مکان را از بقیه پرسیم. برای همین، از بابا بزرگ پرسیدم: «چه قدر خوب است کاروانمان ما را برای دیدن علقمه هم ببرد. رودی که همه‌ی اتفاقات کربلا را دیده است باید خیلی دیدنی باشد. علقمه هم وفاداری و مهربانی حضرت عباس را دیده است که وقتی آمد برای کودکان تشنه آب ببرد، با اینکه تشنه بود، آب‌های توی مشتش را دوباره توی رود برگرداند و ننوشید و هم سنگدلی و ظلم و ستم یزید و عمر سعد و شمر را به چشم دیده است.» بابا بزرگ با مهربانی جواب داد: «هم نجف هم علقمه، حتما می‌روید باباجان.» خواهرم، مینا، خیلی دوست داشت حرم حضرت زینب هم برویم و می‌گفت: «پیش حضرت رقیه هم می‌رویم یا نه؟» من که می‌دانستم



تصویرگر: زهره افطاعی